



## تحولات شعر معاصر استان فارس در گفت‌و‌گو با

فیض‌الله شریفی – شاعر، منتقد و پژوهشگر

# شیراز با شعر نیمایی هیچ‌گاه کنار نیامد

✎ یزدان سلحشور

فیضی شریفی با به روایت شناسنامه‌افیش فیض‌الله شریفی متولد ۱۴ آذر ۲۴ بر بهبهان است اما سی و هفت سال است که مقیم شیراز است و از معدودپژوهشگران ادبیات معاصر است که هم به ادبیات دوران مدرن کشور اشراق کامل دارد هم به شکلی کاملاً تخصصی بر شعر استان فارس و همین‌طور بوشهر. صحبت درباره شعر بوشهر را به زمانی دیگر موکول کردیم و به شعر استان فارس پرداختیم. فرصت آن قدر کوتاه بود که حتی فرصت نشد به شعر خود شریفی بپردازیم که شعری متفاوت است و آن قدر در این زمان کوتاه، او از هر دری گفت که در نهایت، سه چهارم مصاحبه در این یک صفحه روزنامه ایران جا نشد و در خلاصه کردن متن هم، بخش مهم نشریات و انتشاراتی‌های فارس بیرون ماند که

فیضی شریفی با به روایت شناسنامه‌افیش فیض‌الله شریفی متولد ۱۴ آذر ۲۴ بر بهبهان است اما سی و هفت سال است که مقیم شیراز است و از معدودپژوهشگران ادبیات معاصر است که هم به ادبیات دوران مدرن کشور اشراق کامل دارد هم به شکلی کاملاً تخصصی بر شعر استان فارس و همین‌طور بوشهر. صحبت درباره شعر بوشهر را به زمانی دیگر موکول کردیم و به شعر استان فارس پرداختیم. فرصت آن قدر کوتاه بود که حتی فرصت نشد به شعر خود شریفی بپردازیم که شعری متفاوت است و آن قدر در این زمان کوتاه، او از هر دری گفت که در نهایت، سه چهارم مصاحبه در این یک صفحه روزنامه ایران جا نشد و در خلاصه کردن متن هم، بخش مهم نشریات و انتشاراتی‌های فارس بیرون ماند که

معاصر فارس از فریدون توللی است که آن هم بعد از انقلاب مشروطیت است! لاقال سه شعر توللی بر روند ادبیات معاصر ایران تأثیر گذاشت: مریم،باستان‌شناس و کارون. به قول شفیعی کدکنی اگر او فقط همین سه شعر را گفته بود، نمی‌گفتند که توللی پرچمدار تحول ادبی بوده؟! حالا اگر بعدها نشسته و خشت زده و شعرهای بدی که گفته، براجتی نمی‌شود ردش کرد!

**توللی که به هر حال ضد نیما نبود به تعبیری که خودش در مقدمه یکی از آثارش به کار برده، ضد نیماپرستان بود!** اما به نظر می‌رسد که شعر فارس، بیشترین ضربه را از ناحیه آن سبیلی دکتر حمیدی شیرازی خورد که در نخستین کنگره شاعران و نویسندگان ایران، در سال ۲۵، به نیما زد و صدای بهار را هم در آورد! همان سبیلی و مخالفت‌های بعدی حمیدی –که اتفاقاً شاعر خوبی است با پیشنهادهای بسیار در حوزه غزل– باعث شد که وقتی قدرت رسانه‌ای دست شاگردان نیما افتاد، نه تنها حمیدی که شعر فارس در منگنه قرار گرفت لاقال تا سال ۵۷: تغییر من از این ماجرا درست است یا قصه چیز دیگری بوده؟

طبیعتاً قصه همین بوده! نیما خودش نوشته که[نقل به مضمون می‌کنم] این‌ها هنوز در افسانه من مانده‌اند! من حرکت کرده‌ام از این نقطه و جلو آمده‌ام اما توللی که خوش‌استقبال و بدبدرقه بود و من کتاب مرغ‌آمین را به او تقدیم کردم و فکر می‌کردم که می‌تواند در تحول

شعر ایران مؤثر باشد، این طور نشد! در بین شاگردان نیما هم که شاملو اولین حمله را به حمیدی کرد و او را به حمیدیت متهم کرد و او هم جوابش را به شکلی دیگر داد که این‌ها با سامسون و عینکی و خری، بوعلی سینا شدند و حمیدی یعنی این‌ها چون در شعر کلاسیک قدرتی نداشتند رفتند سمت این گونه شعر گفتن!

**شاملو که اصلاً با حمیدی شیرازی شروع کرد در همان کتاب اولش آهنگ‌های فراموش‌شده که کاملاً تأثیر حمیدی مشهود است و تا آخر عمرش هم شاملو دنبال تک‌نسخه‌های این کتاب بود تا قیمتش را پرداخت کند و آن را بسوزاند!**

البته حمیدی حافظ را هم قبول نداشتند! به عطار هم حمله می‌کنند! که شفیعی کدکنی هم عصبانی شده و جوابش را داده! حتی رودکی را هم قبول نداشتند! آدم مغروری بود که روی اعتقادات خودش بافتشاری می‌کرد. غیر از حمیدی، در آن دوره شیرازی‌های دیگری هم بودند که علیه نیما و شعرش موضع‌گیری کردند مثل رسول پرویزی که بزرگ‌شده شیراز بود. به نیما گفته بود که سبیل‌ات را دود می‌دهم و نیما هم گفته بود که این‌ها خطور به خودشان اجازه می‌دهند چنین حرف‌هایی به من بزنند! کلاً نیما تا آن جا که یادم هست از شیرازی‌ها خاطره خوشی ندارد! البته نیما به اطرافیان و شاگردان خودش هم در یادداشت‌های خود تاخته و هر کدام را به چوبی رانده به نائل خانلری حمله کرده و به نادرپور پرخاش کرده و از

شاملو هم که ناراضی بوده. توللی از یک دوره‌ای به بعد، علیه نیما جبهه گرفت و خود را شاعری بزرگ‌تر از او را بر سر دار شعر خود آویزگ کرد و او هم جوابش را به شکلی دیگر داد که این‌ها با سامسون و عینکی و خری، بوعلی سینا شدند و حمیدی یعنی این‌ها چون در شعر کلاسیک قدرتی نداشتند رفتند سمت این گونه شعر گفتن!

**شاملو که اصلاً با حمیدی شیرازی شروع کرد در همان کتاب اولش آهنگ‌های فراموش‌شده که کاملاً تأثیر حمیدی مشهود است و تا آخر عمرش هم شاملو دنبال تک‌نسخه‌های این کتاب بود تا قیمتش را پرداخت کند و آن را بسوزاند!**

البته حمیدی حافظ را هم قبول نداشتند! به عطار هم حمله می‌کنند! که شفیعی کدکنی هم عصبانی شده و جوابش را داده! حتی رودکی را هم قبول نداشتند! آدم مغروری بود که روی اعتقادات خودش بافتشاری می‌کرد. غیر از حمیدی، در آن دوره شیرازی‌های دیگری هم بودند که علیه نیما و شعرش موضع‌گیری کردند مثل رسول پرویزی که بزرگ‌شده شیراز بود. به نیما گفته بود که سبیل‌ات را دود می‌دهم و نیما هم گفته بود که این‌ها خطور به خودشان اجازه می‌دهند چنین حرف‌هایی به من بزنند! کلاً نیما تا آن جا که یادم هست از شیرازی‌ها خاطره خوشی ندارد! البته نیما به اطرافیان و شاگردان خودش هم در یادداشت‌های خود تاخته و هر کدام را به چوبی رانده به نائل خانلری حمله کرده و به نادرپور پرخاش کرده و از

صحبت می‌کنید؟

بله. منصور اوجی که در تهران تحصیل کرده بود با شاگردان نیما آشنایی داشت و چون با سیمین دانشور هم نسبت خانوادگی داشت با آل‌احمد هم حشر و نشری داشت و نظرات این جمع بر شعر او تأثیر گذاشت و بدل به شاعر نام‌آوری شد در آن دهه‌ها...

**یک شاعر دیگری هم هست که شاعر خیلی مستعدی بود: اورنگ خضرایبی: نظرتان درباره شعر او چیست؟**

خضرایبی بچه آبیاده بود و از فضای شعر شیراز مدتی دور افتاده بود و بیان تغزلی داشت...

**زبانش مثل خیلی از شاعران هم‌عصرش متأثر از زبان فروغ بود اما با تلاش توانسته بود به استقلال نسبی برسد...**

به نظر من شاعر موفقی بود که میان مضامین عاشقانه و اجتماعی، وفاقی در شعرش اتفاق افتاده بود که منجر به خلق شعرهای دلپذیری شده بود اما خیلی زود در گذشت یعنی نتوانست کارش را به سرانجامی که در آرزویش بود برساند...

**از آن شاعرانی بود که به نظر می‌رسید که می‌تواند در دهه هفتاد، به اوج شعرش نزدیک شود اما زود فوت کرد. در مورد پرویز خائفی و شعرش یک مقدار صحبت کنیم...**

خائفی خیلی متأثر از توللی بود زیاد هم رفت و آمد داشتند منتها شیوه زندگی خائفی با توللی فرق داشت توللی تا صبح، اغلب بیدار بود اما به خائفی ساعت یازده شب زنگ می‌زدند، خوابیده از این‌ها که بگذریم خائفی وارد حوزه شعر نیمایی و قالب نیمایی هم شد اما شعر نیمایی‌اش چندان در چارچوب این قالب و جهان‌نگری‌اش نبود یعنی مانیفست نیما را رعایت نمی‌کرد فقط کوتاه وبلندی مصراع‌هایش در این موارد، کارش را در قالب نیمایی قرار می‌داد؛ فرض کنید آثارش غزلی است که تساوی وزن در مصراع‌ها رعایت نشده یا قوافی و ردیف، در جایگاه سنتی خود قرار ندارند. خائفی یک دوره شعر سپید هم گفت اما باز آن شعرها هم در چارچوب شعر سپیدی که منظور نظر ماست، نبود...

**خَب خیلی‌ها وارد قالب نیمایی شدند اما به قول حقوقی فقط بسنده کردند به کوتاه و بلند کردن مصراع‌ها، ندوشن هم از این جمله بود...**

بله ندوشن هم بود و خیلی‌های دیگر. به نظر من هنوز خائفی به عنوان یک غزل‌سرا، موفق‌تر است. بهترین کتابش هم همان «حصار» است به گمان من، توللی او را همچنان در حصار نگه داشت! او البته ریزه‌کاری‌های قابل توجهی در غزل دارد و چند شعر سیاسی-اجتماعی خواندنی هم در قالب نیمایی؛ مثل همان شعری که برای مصدق گفته بود.

**برسیم به شاپور بنیاد که در دهه شصت، بالاخره توانست در شعرش، آن آوانگاردیسم دهه چهل را به نتیجه برساند آن هم در دهه‌ای که همه دنبال ایدئولوژیک دهه چهل و شعر سیاسی دهه پنجاه ابراجاد می‌کرد**

**نگاهی به تحولات حوزه عمومی زبان، در دهه شصت؛ یعنی بنیاد بی‌آنکه با جریان روز همراه شود، کار خودش را کرد و اتفاقاً موفق هم شد که به شعری صاحب امضا دست پیدا کند. در مورد بنیاد و شعرش صحبت کنیم...**

بله بنیاد شاعر موفقی بود. زبان شسته ورفته‌ای داشت، مخصوصاً در سونات نیلوفرش؛ و مشخصه بارزش که فاصله می‌گذاشت بین او و دیگرشاعران آوانگارد، آن تیش حسی قوی بود که در آثارش هست و مخاطب را جذب می‌کند. او هم، از شاعرانی بود که جوانمردگ شد هم در عمر تقویمی‌اش هم در عمر ادبی‌اش؛ جایش هنوز در شعر فارس خالی‌است. احتمالاً اگر تقدیر یاری می‌کرد و بیشتر زنده می‌ماند یا اتکا به همان تیش حسی آثارش، می‌توانست خلأ موجود میان شعر آوانگارد و مخاطب طالب شعر را پر کند. او شاگردانی را هم پرورش داد که یکی‌شان سیروس نودری‌است. حلقه نیلوفری [که سری کلاسیک‌های شعر پهلوی می‌کرد و بیشتر مردم جذب شعرهای روان‌تر نیما می‌شوند. مردم هنوز «می‌تراود مهتاب» را می‌خوانند و «تو را من چشم در راهم»، را و شعرهایی از این دست را...

**همین شعرها هم بود که بهار را قانع کرد که با شعر نیما موافقت کند...**

با شعرهای نیمایی نیما البته! وگرنه پیش از آن، خود بهار تحت تأثیر چهارپاره‌های نیما بود یعنی فضایی که نیما در چهارپاره‌های خودش ارائه داد باعث شد که بهار به سمت بهترین شعرهایش مثل «دماوند» قدم بردارد. به هر حال از بحث دور نشویم، اهل فارس هنوز سایه سعدی و حافظ روی سر شعرشان است و در یک کلام، آنجا سبته تن خیلی پر زور است!

**در فاصله ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷، فارس چند شاعر واقعاً بااستعداد دارد که اتفاقاً در حوزه شعر نیمایی کار می‌کنند. یک مقدار از آنها**

شد به «شعر هفتاد» این رویکرد ادبی، به شکل خلاصه مرکب بود از سه جریان شعری:کارگاه شعر دکتر براهنی و شاگردانش، جبهه متعادل شعر هفتاد و گروه سومی که دائم از گروه اول به گروه دوم و بالعکس، در حال عوض کردن شکل و شمایل شعری و دیدگاهی بودند. «شعر هفتاد» چه تأثیری بر شعر فارس گذاشت؟

پیشیند شما نباید انتظاری را که

مثلاً از بوشهر یا بندرعباس یا حتی

شهر محرومی مثل بهبهان یا حتی

هواز دارید -که پیشینه قوی شعری

نداشته اما در تاریخ کوتاه شعر مدرن

خیلی مؤثر عمل کرده- از شیراز

داشته باشید. در این شهرهایی که

پایتخت باعث شد که شاگردان مردانی و دیگرشاعران اهل فارس حوزه هنری، از پوسته شعر کلاسیک خود اندک اندک خارج شوند و به سمت آثار نوکلاسیک میل کنند و این حرکت آرام اما پیوسته، در اواخر دهه هفتاد و تمام دهه هشتاد، منجر به شعری شد که متأثر از غزل‌های نوی سعیده‌میرزایی و خوانساری، به سوی شعر کلاسیکی که در ماهیت خود از ششگردهای شعر سپید بهره‌مند بود، تغییر مسیر داد. خاستگاه این شعر، همان انجمن‌های سنتی استان فارس بود با این همه، مقصد، دیگر آن انجمن‌ها نبودند. نظرتان درباره



مجموعه شعر زنان، فیض‌الله شریفی

**نیما تا آن جا که یادم هست از شیرازی‌ها خاطره خوشی ندارد! البته نیما به اطرافیان و شاگردان خودش هم در یادداشت‌های خود تاخته و هر کدام را به چوبی رانده! به نائل خانلری حمله کرده و به نادرپور پرخاش کرده و از شاملو هم که ناراضی بوده. توللی از یک دوره‌ای به بعد، علیه نیما جبهه گرفت و خود را شاعری بزرگ‌تر از او دانست و حتی نوشت که زبان شعر نیما الکن است...**

**نسبیتی دارد با عبدالعلی دستغیب؟**

خواهرش است. ندا کامیاب که زبان واقع‌گشته و رفته‌ای دارد...

**من ماهره صفارزاده از یادم رفته بود...**

صفارزاده که کرمانی‌است فقط وقتی که ازدواج کرد، مقیم شیراز شد.پروین نگهداری شاعر تأثیرگذاری‌است در حوزه شعر سپید. فرحناز عباسی این‌ها در شعر دهه‌های هفتاد و هشتاد فعال بودند و هنوز هم هستند. سیمین رهنمایی، شهلا رستخیز، طاهره پرنیان، فریده برازجانی، پریش جوکار و... این شاعران به دلیل تسلط بر متن و جهان شاعرانه خود، اقتدار مردانه شعر فارس را به چالش کشیده‌اند. از شاعران مرد تا یادم نرفته به احمد فریدمند هم اشاره کنم که شعرهایش را در استان فارس منتشر کرده اما بچه بوشهر است و کارهای شاخصی هم دارد.

**حالا در مورد نقد کمی صحبت کنیم. تا سال ۵۷ تعداد منتقدان ادبی شاخص از تعداد انگشتان یک دست کمتر بود با این همه استان فارس در حوزه نقد یک چهره داشت: عبدالعلی دستغیب. حالا بگذریم از صحبت‌ها و کنایه‌های شاملو درباره‌اش یا اینکه کلاً منتقد محافظه‌کاری بوده و هست در قبال حرکت‌های نو اما نامی نیست که براجتی بشود از کنارش گذشت. برخوردش هم با شاعران آوانگارد،چه پیش و چه پس از مرگ‌شان غافلگیرکننده است یادم هست که در مراسم یادبود بنیاد، از دستغیب دعوت شد و وقتی پشت تریبون قرار گرفت، گفت: «من بنیاد را دو بار بیشتر در عمرم ندیدم. کتاب‌هایش را هم نخواندم. شعرش را هم دوست نداشتم. اینکه حالا اینجا هستم به خاطر این است که گفتند چون من همشهری‌اش هستم بیایم پشت تریبون که آمدم. خداحافظ شما!» و آمد نشست سر جایش! درباره دستغیب کمی صحبت کنیم...**

دستغیب باور کنید که همین حالا هم ۱۷ ساعت در هفته کار می‌کند. ذهنش هم مثل کامپیوتر کار می‌کند یعنی اگر شما را یک بار دیده باشد، الان بروید پیش‌اش، بعد از ۵۰ سال به یاد می‌آورد! دستغیب به همراه براهنی انقلابی در نقد ایجاد کرد این را که نمی‌شود کتمان کرد؛ هرچند که مخالف هم بودند. منتهی اینها یاد گرفته بودند که نقد یعنی جراحی...

**و چهره‌های دیگر نقد فارس...** شاپور جورکشی با «بوطیقای شعر نو»؛ کیوان نریمانی هم منتقد خوبی‌است. مسعود توفان است. مرضیه برزوییان است که استاد دانشگاه است و نقدهایش معمولاً می‌شود. سعید مهبمنی بچه بوشهر است اما در استان فارس هم کار کرده است. البته به گمانم بهتر است دوباره برگردیم سراغ دستغیب، چون حق مطلب ادا نشد! دستغیب، هم در حوزه شعر کلاسیک آدم بااندشی‌است هم هست بی‌واسطه در جریان تحولات ادبی جهان پیرامونی‌است و اولین نظری‌است که کتاب پرونده‌ای منتشر کرد درباره شاعران شاخص عصر مدرن ایران.

در کتاب «از دریچه نقد» در مورد بنیاد هم نوشته و انتقادهای خودش را هم کرده. البته در دهه چهل، بنیاد نقد را بر این گذاشته بودند که اگر می‌خواهی روی کار کسی نقد بنویسی، باید گارد بگیری و با آجر بونی روی سرش، جوری که بلند نشود! الان ده،یازده سالی‌است که دستغیب چنین گاردی ندارد! مثلاً قدیم‌ها می‌گفت رویای ابله شاعر نیست! الان چنین نظری ندارد.

یا در مورد احمدرضا احمدی گفته که اخیراً دوباره خواندم و به این نتیجه رسیدم که درباره‌اش اشتباه کرده‌ام! همان طوری که یک زمانی می‌گفت سعدی شاعر نیست!

بعدا گفت من از طریق بهچام که موسیقی کار می‌کرد متوجه شدم که در مورد سعدی اشتباه کرده‌ام که گفتمام شاعر نیست چون با نگاهی که اروپایی‌ها به شعر داشتند، به سراغ شعرش رفته بودم! الان در مورد آثار شاعران بست مدرن هم نقد و نظر دارم و با تمام جریان‌های ادبی امروز در ارتباط‌ام.

خودش یک بار به من گفت: «اولین بار که من در خانه هنرمندان شاهد اجرای شعر علیشاه مولوی بودم، با شعر سپید آشنایم! کدکنی یادم هست یک بار شفیعی کدکنی

گفته بود بگذاز تا شپیمان نشیده‌ام این مطلب را بنویسم! گفته دالما در حال تغییر است و اگر چنین نباشد که نمی‌شود لفظ منتقد را برایش به کار برد!

**این نوع غزل‌های نو چیست؟** من تحقیق کرده‌ام که مردانی در این جریان، واقعاً تأثیرگذار بوده یا نه؛ این جریانی که در دهه پنجاه و شصت، در ایران ظهور کرد، به نظر من مردانه‌است! این همان زبانی‌است که فروزافر به کار می‌برد، به هوایما می‌گوید تلعب بالی! اما شاعرانی که در فارس و بوشهر وارد این حوزه شده‌اند به نظر می‌رسد چندان در بند مکانیزم‌های قدیم نیستند یعنی حداقل تناسب‌ها و محور هم‌نشینی کلمات را در نظر نمی‌گیرند و بدون هیچ تمهیدی کلمات جدید را وارد غزل می‌کنند! من در کتاب «برای نخستین کار تو» در این باره صحبت کرده‌ام که نوعی دوگانگی در این آثار دیده می‌شود که در نهایت، هم به ساختار و تمهیدی کلمات جدید در غزل می‌شود که بافتار اثر لطمه می‌زند. مشکل دوم این است که غزل به طور کامل در این آثار تغییر شکل پیدا کرده و از قالبی مختص بیان عواطف و احساس تغزلی به قالبی خشن بدل شده! انگار غزل‌ها این امضای شخصی ندارد؛ پس به من حق بدهید که چندان دل‌بسته این آثار نباشم!

**برویم سراغ منتقدان فارس؟** من می‌خواهم کمی از شاعران زن فارس هم صحبت کنم...  
**خواهش می‌کنم...** مینا دستغیب که دیوانی هم دارد.

گفتم مردم مقابل آثار ساختارشکنانه حساس نیستند اما در شیراز، همین حالا هم در سال ۱۳۹۴، در نشریاتش علیه نیما و شاگردانش مطلب می‌نویسند یعنی در چنین شرایطی صحبت کردن از همگامی فارس با جریان‌های مدرن شعری در تهران و استان‌های دیگر، چندان نتیجه‌بخش نیست! شما ببینید بهار، کی حقانیت نیما و شعرش را پذیرفت اما این کسانی که در استان فارس علیه نیما قلم می‌زنند حتی شعر نیمایی را هم نپذیرفته‌اند!

با این همه، اگر نخواهیم تأثیر به‌روز شعر مدرن را به شکل جمعی در این استان بررسی کنیم، می‌شود به شاعرانی که فاصله می‌گذاشت بین او و دیگرشاعران آوانگارد، آن تیش حسی قوی بود که در آثارش هست و مخاطب را جذب می‌کند. او هم، از شاعرانی بود که جوانمردگ شد هم در عمر تقویمی‌اش هم در عمر ادبی‌اش؛ جایش هنوز در شعر فارس خالی‌است. احتمالاً اگر تقدیر یاری می‌کرد و بیشتر زنده می‌ماند یا اتکا به همان تیش حسی آثارش، می‌توانست خلأ موجود میان شعر آوانگارد و مخاطب طالب شعر را پر کند. او شاگردانی را هم پرورش داد که یکی‌شان سیروس نودری‌است. حلقه نیلوفری [که سری کلاسیک‌های شعر پهلوی می‌کرد و بیشتر مردم جذب شعرهای روان‌تر نیما می‌شوند. مردم هنوز «می‌تراود مهتاب» را می‌خوانند و «تو را من چشم در راهم»، را و شعرهایی از این دست را...

**پس برگردیم به حوزه شعر سنتی. در دهه شصت، شعبه «شعر فارس» در تهران، به واسطه شهرت نصرالله مردانی[که شاعر خیلی مستعدی بود در حوزه غزل نو –در دهه پنجاه– اما در دهه شصت، مسیر شعری‌اش عوض شد] توانست در حوزه هنری پا بگیرد و حتی چنان قدرت گرفت که چند سالی هم سکان شعر حوزه را به دست گرفت که چندان نباید اما به هر حال، همین آمیختگی با تحولات**